



تحلیل و بررسی اهداف حافظ از بکارگیری عوامل طبیعی در شعر

طیبه فدوی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان

تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۲۸

تاریخ دریافت: ۹۲/۵/۱۷

چکیده

هر شاعری از سرودن شعر خود، هدف یا اهدافی را دنبال می‌کند و برای رسیدن به این اهداف، از شیوه‌های گوناگون بیان و نیز از عوامل و ابزار مختلفی استفاده می‌کند. مسلماً شاعری چون حافظ از سرودن اشعار خویش اهدافی را در نظر دارد. در این پژوهش حافظ را در لحظاتی درمی‌یابیم که در طبیعت شعر خویش چشم به مناظر طبیعی می‌گشاید و با محسوسات جهان برخورد می‌کند و به مدد شیوه‌های مختلف بیان، مسائل گوناگون و متنوعی را ارائه می‌کند.

1. Email: t. fadavi@uok.ac.ir

در این پژوهش، ابتدا از شعر و تصویر تعریف مجملی ارائه شده و سپس به نکاتی در زمینه‌ی تصویر در شعر حافظ و بهره‌گیری وی از طبیعت در آفرینش این تصاویر؛ اشاره شده است. و در پایان اهداف حافظ از بیان عوامل طبیعی مورد بررسی قرار گرفته است. این پژوهش، نشانگر آن است که حافظ عوامل طبیعی را به مدد شیوه‌های بیان چون تشبیه و استعاره به کار گرفته تا به وسیله‌ی آن مسائل مختلفی چون مسائل عرفانی، اخلاقی، تربیتی و اجتماعی و فلسفی و ... را در لُفاه و به طور غیر مستقیم بیان کند. با این کار هم زیبایی شعر و هنر حافظ بیشتر آشکار می‌شود و هم زوایای پنهان اندیشه او بهتر جلوه‌گری میکند.

کلید واژه‌ها: حافظ، طبیعت، شیوه‌های بیان، آفرینش تصاویر.

مقدمه

حافظ از شاعران طراز اول ادبیات فارسی است و باور عده‌ای دیگر بر آن است که او بهترین شاعر در زمینه‌ی ادب فارسی است. مسلماً برای این امتیاز و برتری، باید ملاکی وجود داشته باشد. یکی از وجوه امتیاز مذکور، آن است که حافظ از تصاویر به ویژه تصاویر مرتبط با طبیعت، بسیار زیبا استفاده کرده است. در نزد حافظ، جویبار با گذشتن خود در زمزمه‌ای که دارد به جهان گذران اشاره می‌کند و بلبل بر سر شاخ، درس مقامات معنوی می‌خواند و درخت نکته‌ی توحید می‌گوید. وی این لطایف را با چشم و گوش و حواس بیدار و ظریف خویش در می‌یابد و سپس آن را به بهترین وجهی القاء می‌کند. از آنجا که هدف این پژوهش، بررسی و تحلیل اهداف حافظ از بیان عوامل طبیعی و تصاویر مربوط به طبیعت است در ابتدا بهتر است از اجزا و ارکان این پژوهش یعنی شعر و تصویر به طور مجمل، تعریفی ارائه شود.

تعریف شعر

برای شعر، تعاریف گوناگونی ارائه شده است. «شعر در لغت به معنی داشتن فهم و ادراک

است و در تعریف آن گفته اند کلامی است موزون و مقفّی که دارای معنی باشد» (رستگار فسایی، ۱۳۷۳:۳۹)

بعضی دیگر شعر را کلامی مخیّل دانسته‌اند اما در حقیقت می‌توان گفت شعر کاری دشوار است شاید بدان سبب که شعر امری صرفاً عقلانی نیست تا بتوان از آن تعریف کاملی به دست داد بلکه چیزی است که بیشتر با احساس و دل سر و کار دارد. از دیرباز بعضی از افراد بین طبیعت و شعر ارتباطی برقرار کرده اند و حتی عده ای مانند ارسطو شعر را تقلیدی از طبیعت می‌دانند اما نه تقلید طوطی وار «از نظر ارسطو، شعر آینه ای است که روبروی طبیعت قرار داده باشند» (ارسطو، ۱۳۳۱، ص ۲۶)

پس با این تعریف شعر، تقلید بی کم و کاست از طبیعت نیست، بلکه قوه‌ی تخیل شاعر در طبیعت تصرّف می‌کند. «پس می‌توان گفت ارسطو به بازسازی طبیعت در شعر ارج می‌نهد» (فاطمی، ۱۳۷۳، ص ۱۴)

نکته ی مهمّی که باید به آن توجه کرد آن است که شرط مهم شعر، تأثیر در نفوس است و این همان قوه ی مرموزی است که «سحر بیان» را سبب می‌شود. پس شعر در واقع وقتی به نهایت خود نایل می‌شود که در نفوس تصرّف کند و تأثیر آن به این معناست که عاطفه و خیالی که در آن هست به دیگران سرایت می‌کند.

«به طور کلی می‌توان گفت مسأله تأثیر شعر در طبایع و نفوس مردم، هم از لحاظ شناخت هنر و هم از نظر روانشناسی اهمّیت بسیار دارد و در وجود این تأثیر جای تردید نیست». (زرین کوب، ۱۳۵۳، ص ۳۲۵). علاوه بر این، از دیرباز شعر را وسیله‌ای برای تهییج عواطف و اذهان تلقّی کرده‌اند.

تصویر یا خیال (صورت خیالی)

خیال عنصر اصلی شعر در همه‌ی تعریف‌های قدیم و جدید است و هرگونه معنی دیگری را در پرتو خیال می‌توان شاعرانه بیان کرده به طوری که اگر از هر شعر موثّری جنبه خیالی آن را بگیریم، جز سخنی ساده و عادی که از زبان همه کس قابل شنیدن است، چیزی باقی نمی‌ماند.

«خیال یا تصویر، حاصل نوعی تجربه است که اغلب با زمینه ای عاطفی همراه است و تجربه شعری، چیزی نیست که حاصل اراده ی شاعر باشد، بلکه یک رویداد روحی است که

ناخودآگاه در ضمیر او انعکاس مییابد و می توان گفت مجموعه ای از حوادث زندگی اوست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳:۱۶)

در حقیقت خیال، مجموعه تصرفات بیانی و مجازی در شعر است و شاعر با این تصرفات، تصویر را با مفهومی وسیع تر، آشکار می کند. حال اگر شاعر بتواند بین این تصرفات بیانی با طبیعت ارتباطی برقرار کند، چشم مخاطب خویش را به سوی جهانی می گشاید که کاملاً تازگی دارد.

تصویر در شعر حافظ

حافظ از شاعرانی است که گستردگی دامنه خیال و تصویر سازی او شگفت آور است. وی می تواند از هر چیزی تصویری زیبا و شگفت انگیز بیافریند. از انسان و اعضاء و جوارحش گرفته تا ابزار آلات جنگ، ابزار و وسایل بازی چون نرد و شطرنج و حروف الفبا، اساطیر و شخصیت های معنوی و مذهبی تا آلات موسیقی و از همه چشمگیرتر از طبیعت.

تصاویر مربوط به طبیعت در اشعار حافظ

حافظ در آفریدن بیشترین تصاویر دیوان خود از طبیعت مدد گرفته است و در این استفاده ای او از طبیعت برای تصویر سازی های زیبا و شگفت آور چند نکته مهم جلوه گر است:

نکته اول، تنوع دید حافظ است که گاه از یک شیء چندین تصویر گوناگون ارائه می دهد مانند: سیل بلا، سیل غم، گل مراد، گل خوبی، باد نخوت، باد نصیحت، باد استغناء و ... نکته دیگر اینکه تصویرهایی که حافظ از طبیعت ساخته در اشکال مختلف جلوه گر شده اند. یعنی یا یک طرف تصویر از طبیعت گرفته شده مانند خورشید روی و یا دو طرف تصویر از طبیعت گرفته شده مانند چشمه ی خورشید.

و نکته دیگر، اینکه مفهوم تصویر در این اشعار، علاوه بر معانی استعاری و تشبیهی کلمات، مجموعه یک شعر یا غزل را نیز در بر می گیرد و خود شعر، دارای تصاویری است که باید بر حسب مفاهیم غزل استنباط شود و نخست باید منظور اصلی شاعر را درک کرد و پی برد تا تصاویر در خور بررسی باشد. فی المثل وقتی حافظ می گوید:

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت و اندر آن برگ و نوا خوش ناله های زار داشت

(حافظ، ۱۳۷۷:۸۳)

بی‌تردید، هرکس حتی اگر اندک شناختی از حافظ و شعر او داشته باشد، پی می‌برد که در اینجا فقط بحث از گل و بلبل ظاهری نیست چون خود گل و بلبل در اینجا سمبل و نماد هستند و در این غزل، حافظ یک نکته عالی عرفانی را در نظر دارد که آن نکته این است که تجلی همیشگی معشوق، عاشق را در تمام حالات به پویایی و تکاپو وادار می‌کند. و در حقیقت، این نکته ذهن وی را به خود مشغول داشته و در نتیجه به آفریدن چنین غزل زیبایی و داشته است و از تصاویر مربوط به طبیعت به عنوان وسیله ای برای بیان اندیشه‌های خود به بهترین وجهی بهره برده است.

درباره پیشینه‌ی تحقیق نیز باید گفت در کتاب گلستان خیال حافظ (۱۳۵۷) خسرو فرشید ورد، تشبیهات و استعارات حافظ را به صورت کلی و اجمالی بررسی کرده است. در این میان تنها ابیات معدودی از شواهد شعری آن را می‌توان به صورت پراکنده در ارتباط با طبیعت یافت. وی تقسیم بندی منسجمی را در ارتباط با تصاویر مربوط به طبیعت ارائه نکرده است. همچنین در بحث صور خیال در شعر حافظ دو رساله دکتری را می‌توان نام برد. یکی رساله «صور خیال در دیوان حافظ» از علیرضا مظفری (۱۳۵۷) است که در آن تصاویر خیال از جمله تشبیه، استعاره، کنایه، مجاز و همچنین اسطوره های پهلوانی را بررسی کرده است. دیگری رساله ی «صور خیال در شعر حافظ» از محمد حسین اسکندری (۱۳۵۱) است که به طبقه بندی انواع شیوه های خیال حافظ پرداخته است. در زمینه صنایع بدیعی در شعر حافظ نیز می‌توان به کتابی تحت عنوان «ایهامات در شعر حافظ» از طاهره فرید (۱۳۷۶) و مقالات متعددی چون مقاله ی «ایهام در شعر حافظ» از علی حیدری (۱۳۸۵) و ایهام تناسب در شعر حافظ از فرزاد ضیایی (۱۳۸۲) و ظرافت های بدیعی در شعر حافظ از سید جواد مرتضایی (۱۳۸۲) اشاره کرد. در زمینه پرداختن به گل ها و گیاهان در شعر حافظ، تنها اثر قابل ذکر کتاب «گلگشت با حافظ» از مرتضی خوشخوی (۱۳۷۱) استاد دانشکده کشاورزی است که به تناسب رشته ی تخصصی ایشان، صرفاً گردآوری ابیاتی است که در آن ها نام گل یا گیاهی به کار رفته است و فاقد هرگونه توضیح و تحلیل ادبی است.

و از آنجا که با مطالعه این کتب و رساله ها، این نتیجه حاصل شد که هیچ یک از این منابع، نکات مهم مربوط به طبیعت را در دیوان بررسی نکرده اند نکاتی همچون: دلایل توجه حافظ به عوامل طبیعی، اهداف حافظ از بیان مسائل مربوط به طبیعت، مهمترین شیوه های بیان در عوامل مربوط به طبیعت و اینکه حافظ در بیان عوامل طبیعی به کدام یک بیشتر نظر

دارد و علت این توجه چیست؟

در نتیجه در این پژوهش، به بررسی یکی از این موضوعات یعنی اهداف حافظ از بیان مسائل مربوط به طبیعت پرداخته شده است و ذکر سایر نکات به مجال دیگری موکول شده است. هدف از تحقیق حاضر، بررسی و تحلیل اهداف حافظ از بیان عوامل طبیعی و تصاویر مربوط به طبیعت در دیوان وی است و در این پژوهش به این سوال پاسخ داده می شود که حافظ با بیان عوامل طبیعی چه هدف یا اهدافی را در نظر داشته و چگونه از این ابزار یا عامل برای نیل به اهداف خود سود برده است؟

اهداف حافظ از بیان عوامل طبیعی در اشعارش

هر شاعری از سرودن شعر خود هدف یا اهدافی را دنبال می کند که ممکن است این اهداف را یا به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم و در خلال و لفافه‌ی مطالب دیگر و با استمداد از تصاویری ویژه بیان کند. مسلماً حافظ نیز از سرودن این همه اشعار زیبا و نغز، اهدافی را در نظر داشته است. نکته‌ی حائز اهمیت آن است که برداشت حافظ و استفاده‌ای که وی از تصاویر مربوط به طبیعت در اشعار خویش کرده با توصیف طبیعت در شعر سایر شعرا فرق می کند.

البته ممکن است در دیوان وی ابیاتی نیز وجود داشته باشد که هدفش توصیف طبیعت است با همه‌ی زیبایی‌هایش. اما با شناختی که از حافظ از طریق اشعارش پیدا می‌کنیم، می‌بینیم که او خود را در بند همان یک طریقه نمی کند و با وجود اینکه شعرش سرشار از الفاظ مربوط به طبیعت است اما مانند منوچهری، تنها وصاف طبیعت نیست و با وجود اینکه در جای جای دیوانش بحث از نرگس و گل و بلبل و سرو و سوسن و لاله است، اما باید گفت که وی از بیان این همه عوامل طبیعی، غیر از وصف و توصیف اهداف دیگری را هم در نظر داشته است. به طور کلی اهداف حافظ از بیان تصاویر مربوط به طبیعت از نظر نگارنده عبارت است از:

ذکر عوامل و تصاویر مربوط به طبیعت برای بیان وصف یا توصیف

حافظ در توصیف دلبر و ستایش ممدوح خویش سحرآفرین است و وقتی می خواهد دلبر خود را وصف کند، وجودش را گلبرگ طری می خواند و سراپایش را به سرو چمن تشبیه

می‌کند.

همچو گلبرگ طری هست وجود تو لطیف همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش
(حافظ، ۱۳۷۴، ص ۲۲۲)

و یا در توصیف یار خود از نسیم که یک عامل همیشه فعال در دیوان حافظ است مدد

می‌جوید و می‌گوید:

ای باد نسیم یار داری زان نفعه ی مشکبار داری
زنهار مکن دراز دستی با طره ی او چه کار داری؟
(همان، ۴۴۰)

بنابراین می‌بینیم که حافظ گاه برای توصیف یا ستایش ممدوح خویش از عوامل مختلف

طبیعی چون ابر، باد، گل، گلبرگ، سرو، چمن، نسیم و ... به نحوی زیبا بهره می‌گیرد.

«باید توجه داشت که شعر فارسی را در فاصله ی سه قرن نخستین یعنی تا پایان قرن پنجم هجری، باید شعر طبیعی خواند زیرا با اینکه طبیعت همیشه از عناصر اولیه ی شعر در هر زمان و مکانی است و هیچگاه شعر را از طبیعت به معنی وسیع کلمه، نمی‌توان تفکیک کرد. شعر فارسی در این دوره بخصوص از نظر توجه به طبیعت، سرشارترین دوره ی شعر ادب فارسی است و شعر فارسی ما در این دوره آفاقی و برون‌گرا است، یعنی دید شاعر بیشتر در سطح اشیاء جریان دارد و در ورای پرده ی طبیعت و عناصر مادی هستی، چیز نفسانی و عاطفی را کمتر می‌جوید بلکه مانند نقاشی دقیق که بیشترین کوشش او صرف ترسیم دقیق موضوع نقاشی خود می‌شود شاعر نیز در آن دوره همّت خود را مصرف نسخه برداری از طبیعت و عناصر دنیای بیرون می‌کند». (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲/ص ۳۲).

به همین دلیل ذکر طبیعت در این دوره بیشتر وصف به خاطر وصف است. با وجود اینکه در شعر او توصیف نیز به بهترین شکلی خود را نمایان می‌کند اما شعر او فراتر از سطح اشیاء است و به اصطلاح «انفسی» است.

تفاوت میان حافظ با دیگر شعرای و صاف طبیعت در آن است که او با ژرف نگری و به شکل بدیع، طبیعت را توصیف می‌کند و در این توصیف‌ها، به بهترین وجه از عناصر خیال بهره می‌جوید.

اما کار او به همین جا ختم نمی‌شود بلکه در توصیفی که او از طبیعت دارد، گویی زندگی با طبیعت مناجات می‌کند بنابراین شعرش ظاهراً شکل توصیفی دارد اما در باطن، حکمت‌ها و پنجهایی که شیرین و جذاب است به خواننده انتقال می‌دهد. در حقیقت حافظ

با تأمل در طبیعت، اسرار آن را دنبال می‌کند تا انسان را به مسیر خوشبختی هدایت کند. وی نه تنها خود در طبیعت ژرف اندیشی می‌کند بلکه انسان‌ها را نیز به ژرف نگری دعوت می‌کند و این ژرف نگری را وسیله‌ای برای رسیدن به معنویات می‌داند.

ذکر عوامل و تصاویر مربوط به طبیعت برای بیان مسائل عرفانی و معارف معنوی

حافظ عارف است. او عناصر زیبایی را از عالم طبیعت انتخاب می‌کند و زیبایی عالم ملکوت را به مدد تمثیل، در قالب این عناصر، جلوه گر می‌سازد و به قول خود از مهر و مه آئینه ای می‌سازد و در مقابل رخ دوست قرار می‌دهد.

اصولاً عرفا برای القای پیام عرفانی خویش، اغلب به رمز و سمبل متوسل می‌شوند «زیرا اولاً رمزی سخن گفتن، مطلب را زیباتر می‌کند و ثانیاً عرفا معتقدند که بعضی از مطالب را نباید به صراحت بیان کرد بلکه باید با زبان رمز گفته شود و افرادی می‌توانند آن را درک کنند که اهل سیر و سلوک باشند». (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۹۳)

بنابراین باید گفت زبان عرفان زبان رمز است. در مبحث زیبا شناسی نیز از شیوه رمز و سمبل بهره گرفته می‌شود. «در زیبا شناسی رمز و سمبل، عبارت است از یک شیء که گذشته از معنی ویژه و بلاواسطه خویش، به یک چیز دیگر و به یک مضمون قوی اشاره می‌کند». (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۸).

رمز از وسایل بیان است که به اثر ادبی زیبایی، وحدت هنری و فراوانی معنی می‌بخشد. حافظ از این اسلوب در بیان اعتقادات درونی خویش بهره فراوان برده است. وی به مدد رمز به سخن خود، تنوع بخشیده و طبیعت زنده را به عنوان یکی از رموز مضامین شعری خویش قرار داده و در لفافه‌ی این رموز، افکار و اندیشه‌های خویش را عرضه کرده است.

«یگانگی سمبلیک و حقیقت، همان درک واقعی جهان از نظر عارفان ایرانی است یعنی خدای یگانه وجود دارد و پدیده‌ها، ناشی از وجود اوست و با این پدیده‌ها و زیبایی‌ها، خود را می‌شناساند» (گی، ۱۳۶۹: ۴۴).

در حقیقت عالم شهادت یا محسوسات از یک سو آئینه ملکوت و عالم حقیقت است و از یک سو مظهر تجلی صفات خداوند یگانه. بنابراین لغت نامه‌ی عرفانی، یک لغت نامه‌ی کاملاً استعاری است. در نزد حافظ همه چیز دچار تغییر شکل می‌شود. چهره یار، ماه است. گونه اش گل سرخ است. چشمان او نرگس و دهانش غنچه و لبش یاقوت و چشم او بادام است. و

این هنر عالی حافظ است که از اجتماع امور محسوسه، نتایج عالی معنوی اخذ می کند. مثلاً وقتی می خواهد یک حقیقت عرفانی را که عبارت است از «وحدت کائنات» است از زبان مرغی بیان کند، نوع پرنده و مکان او و پرده آواز و موضوع سخنش را کاملاً مجسم می کند.

بلبل به شاخ سرو به گلبانگ پهلوی می خواند دوش درس مقامات معنوی

و سپس بیت را تبیین و تفسیر می کند.

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته ی توحید بشنوی

(حافظ، ۱۳۷۷، ص ۴۸)

از مطالعه ابیات ذیل، که نمونه چندی است، به خوبی می توان واقف شد که دیده ی دل خواجه ی لسان الغیب، چگونه بر صفحه ی رخسار هستی باز بوده است:

در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

(همان، ص ۴۵۶)

مراد ز تماشای باغ عالم چیست؟ به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

(همان، ص ۳۸۹)

گر صبا مجموعه ی گل را به آب لطف شست کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم

(همان، ص ۳۴۲)

بنابراین حافظ از آنجا که عارف است، به نیرویی که در طبیعت پنهان است و همه نمودها را جلوه می بخشد، باور دارد. این نیرو دوست، یار، خداست که در طبیعت پنهان است و در حقیقت طبیعت جلوه ای از جلوه های اوست. در حقیقت منبعی اساسی برای الهامی دائمی در شعر حافظ است و با این طبیعت است که انسان به گستره ی خداوند نزدیک می شود.

«بنابراین می توان گفت غزل های حافظ، شامل لطیف ترین اندیشه های عرفانی است که در کالبد کلمات روان و شیوا، با حسن تألیف و مراعات اسرار فصاحت و بلاغت و با مددگرفتن از طبیعت جلوه خاص یافته است» (خطیب رهبر، ۱۳۶۹: ۲۷).

ذکر عوامل طبیعی برای بیان اوضاع اجتماعی عصر خویش

«زندگی حافظ، در یکی از تاریکترین دوره های تاریخ ما گذشت. و تنها در قرن هفتم و هشتم هفده خاندان در ایران حکومت کردند. آمدن و رفتن این ها همیشه با جنگ و کشتار همراه بود. با سپاهییانی که جز غارت درآمدی نداشتند و به امید آن خود را به آب و آتش

می‌زدند این‌ها سیل وار می‌آمدند و در برابر سیلابی نهیب تر ریشه کن می‌شدند. چیزی که بر جای می‌ماند مثنی غارتگر مست بود و انبوهی غارت شده نیم جان فقر و بیماری و مرگ حکمفرما بود و زوال این و انحطاط اخلاق و سلطنت فاسد و آشوب همه چیز را درهم می‌پیچید» (مسکوب، ۱۳۵۷، ۲۲۸).

در چنین روزگار بدی که حافظ در کنه آن جای داشت و کمتر چیزی از دیده نهان بینش می‌گریخت او پدیده‌های پراکنده و پیوسته اجتماعی را از کارها و کسان گرفته تا پایگاه آنها را می‌بیند و می‌شناسد. حافظ در حقیقت با تصویرها و سخنان مستقیم و غیر مستقیم و با اشاره‌های خود ما را در دل رویدادهای قرن هشتم هجری ایران قرار می‌دهد و به این ترتیب ما از شعرهای استادانه و شورانگیز او به ژرفای فرهنگ ایران راه پیدا می‌کنیم و آنچه در طول قرون متمادی بر ایرانیان رفته است می‌شناسیم.

جالب اینجاست که حافظ وقتی می‌خواهد این نابسامانی‌های اجتماعی را بیان کند از زبان طبیعت مدد می‌گیرد و می‌گوید:

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
ز تند باد حوادث نمی‌توان دیدن
درین چمن که گلی بوده است یا سمنی
(حافظ، ۱۳۷۷: ۴۷۸)

همه چیز در عصر حافظ، خون چکان است. حتی از شاخ گل و از شعر خود حافظ خون می‌چکد:

آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ پی کجاست
خون چکد از شاخ گل با بهاران را چه شد؟
(همان: ۱۷۰)

در حقیقت حافظ با این بیت، این نکته را بیان کرده که در چنین عصری، دیگر بهار نمی‌آید و باد بهاری که شکوفا کننده‌ی درخت‌ها و گل‌هاست دیگر نمی‌وزد و خزان و زمستانش آنچنان طولانی شده است که حتی از شاخ درخت به جای شکوفه، خون می‌چکد.

و یا وقتی می‌گوید:

تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد
این قدر دانم که از شعر ترش خون می‌چکد
(همان: ۱۸۳)

می‌خواهد بگوید در چنان عصر خونباری که حافظ می‌زیسته است، جای شگفتی نیست که شعر شاعری چون او که بلندگوی خونین دلان بوده است خون چکان شده است.

یا وقتی می‌خواهد بگوید دوران او، دوران قحط مرّوت است، این تصویر را با الفاظ مربوط به طبیعت چون لعل و کان و خورشید و باد و باران بیان می‌کند.

لعلی از کان مرّوت برنیامد سالهاست تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
(همان: ۱۷۰)

در این غزل، حافظ به تمام اجتماع با دقت نگاه می‌کند و دگرگونی غم انگیز شهر و شهروندان و پیوندهایشان را می‌بیند. در این غزل، میان ویژگی‌ها و حالات آدمیان با پدیده‌های طبیعت یک ارتباط وجود دارد. یا بهتر است بگوییم که وی بین یاری و مروت با شاخ گل و باد بهار و خورشید و باران نوعی ارتباط برقرار کرده است. به این معنا که انسان و طبیعت هر دو سرنوشتی یکسان دارند و با هم رهسپار خانه‌ی فراموشی هستند.

نکته جالب این است که با وجود اینکه در عصر تاریکی که همه‌ی عوامل به دشمنی با زندگان و زندگی کمر بسته‌اند، حافظ پاسدار زندگی می‌شود. و با وجود این شرایط سخت می‌کوشد از زیباییهای زمینی بهره‌مند شود و شاید می‌خواهد از این زیبایی‌های محسوس نقبی به سوی حقیقت بزند. در عین حال مردم را از هم صحبتی حکام جور بر حذر می‌دارد و مصاحبت با آنان را به شب یلدا تشبیه می‌کند و چنین می‌سراید:

صحبت حکام ظلمت شب یلداست نور ز خورشید جو بو که برآید
(همان: ۲۳۰)

حافظ در این بیت تصویر بسیار زیبایی آفریده است. از طرفی می‌خواهد بگوید که شب یلدا طولانی و سنگین است. آنچنان طولانی که خیال برخاستن ندارد و نشست و برخاست و هم صحبتی با حکام به سیاهی شب یلداست و همان قدر طولانی و سنگین است که شب یلدا، خورشید چشم به راه است و زمان پر درنگ با خواب سنگینش راه‌ها را بسته است و شب دراز است. یعنی امر و نهی این ظالمان، سحری در پی ندارد و نشست و برخاست و همداستانی با اینها، دل آدم را سیاه می‌کند و سرانجام شاعر از این جماعت نابکار به خورشید پاک آسمان روی می‌آورد.

«در حقیقت حافظ، در روزگار پر شر و شور خود، زندگی را آزموده و به متابعت از فطرت نیک خود دارای اصول عالی آدمیت گشت و به تدریج آن اصول فکری، موجب سوق او به خیر و عدالت و نیکی و زیبا شناسی و توجه به طبیعت شده است» (وزیری، ۱۳۶۸: ۱۷۷)

ذکر عوامل طبیعی برای بیان مسایل تربیتی

درسرخنان خواجه بزرگوار، نظریاتی در اطراف مسایل تربیتی دیده می شود که از تنظیم آنها، می توان اصول و قواعدی مرتب نمود که برای طالب در طرز تعلیم و تعلّم سودمند است. در حقیقت در این نظریات، نصایحی چند برای طالب علم و معرفت موجود است. حافظ در این دستوره های تربیتی به نحوی از عوامل طبیعی مدد گرفته است. اینک به ذکر چند نمونه از این مسایل تربیتی اشاره می شود:

طلب معرفت: از نظر حافظ، طلب معرفت و آموختن دانش و جستجوی حقیقت و کسب فضیلت از واجبات است.

ذره را تا نبود همت عالی حافظ طالب چشمه ی خورشید درخشان نشود
(حافظ، ۱۳۷۷: ۲۶۶)

انتخاب استاد: طالب معرفت باید در پی استادی معرفت آموز باشد و به ذیل عنایت وی

توسّل جوید:

گذار بر ظلمات است خضر راهی جو مباد کآتش محرومی آب ما ببرد
(همان: ۱۲۹)

اغتنام وقت: طالب باید قدر وقت را بشناسد و فرصت را غنیمت شمارد و به بطالت ایام

شباب را نگذراند و با جدّی بلیغ به طلب معرفت همت گمارد:

ای دل شباب رفت و نچیدی گلی ز عیش پیرانه سر مکن هوسی ننگ و نام را
(همان: ۱۵۶)

صدق نیّت: طالب باید در وادی طلب، با صدق نیّت و خلوص عقیده گام نهد و خاطر را از

آلودگی ها منزّه دارد و آینه ی ضمیر را صیقل ارادت و عشق دهد:

غبار خاطر حافظ ببرد صیقل عشق صفای نیک پاکان و پاکدینان بین
(همان: ۳۹۹)

صبر و ثبات: طالب باید، بر تحمّل انواع شداید پافشاری کند و در برابر مشکلات صبر

پیشه کند:

ای دل صبور باش و مخور غم که عاقبت این شام صبح گردد و این شب سحر شود
(همان: ۲۲۷)

توکل: طالب نباید به هنر خویش غرّه شود و باید منشاء همه ی سعادات را عنایات غیبی بداند و باید به حق تکیه کند و از او مدد بخواهد:

دیده ی بخت به افسانه او شد در خواب کونسیمی ز عنایت که کند بیدارم؟
(همان: ۳۲۲)

قبول نصیحت: از صفات پسندیده برای طالبان معرفت، پذیرش پند و اندرز است و جوانان سعادت‌مند، کسانی هستند که همواره نصیحت پیران زنده دل را گوش فرا دهند و از تلخی پندایشان روی در هم نکشند:

گوشوار درّ و لعل ار چه گران دارد گوش دور خوبی گذران است نصیحت بشنو
(همان: ۴۰۳)

ذکر عوامل طبیعی برای بیان مسائل اخلاقی

حافظ طبیعت را الگوی والایی قرار می دهد تا به وسیله ی آن، به انسان ها اصول ایثار و برادری و عشق و عدالت را بیاموزند. در حقیقت او طبیعت را مقیاسی برای صداقت و کمال دانسته که انسان باید از آن تقلید کند و درس های اخلاق و زندگی را از آن الهام بگیرد. در حقیقت در عین حال که او با طبیعت در اشعارش همگام است آن را نیروی قدرتمندی می داند که باید انسان همواره از این قدرت برتر و آموزنده اصول زندگانی را بیاموزد. وی نصایح اخلاقی را بسیار زیبا و با مدد از عوامل طبیعی، در بیانی دلکش بیان می کند که پاره ای از آن ها به عنوان نمونه بیان می شود:

نیکوکاری: از صفات حسنه ای است که هر انسانی خود را به آن زینت دهد و از نظر حافظ، حکمت عملی و سیاست زندگی فردی، مقتضی مهربانی به بیچارگان و دستگیری از ضعیفان است:

دائم گل این بستان شاداب نمی ماند درباب ضعیفان را در وقت توانایی
(همان: ۴۸۶)

حسن خلق: در نظر حافظ از بهترین صفات انسانی است و با خلق کریم، سعادت دو جهان برای انسان حاصل می شود:

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را غبار خاطری از رهگذر ما نرسد
(همان: ۱۵۷)

نرمخویی: انسان باید همیشه از درشت گویی نسبت به یارن و دوستان پرهیز کند:

صبحدم مرغ چمن با گل نو خاسته گفت
 گل بخندید که از راست نرنجیم ولی
 نازکم کن که در این باغ بسی چون توشکفت
 هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت
 (همان: ۸۷۱)

قناعت پیشگی: در نظر حافظ هر کس قناعت پیشه کند و به هر چه دارد دل خوش دارد پادشاه عالم است:

اگر ت سلطنت فقر ببخشند ای دل
 کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی
 (همان: ۴۸۵)

عدم افراط در حصول تجملات دنیوی: حافظ معتقد است چون آخر کار انسان مرگ است نباید در تجملات دنیوی افراط کرد:

هر که را خوابگاه آخرمشتی خاک بود
 گوچه حاجت که به افلاک کشی دایوان را
 (همان: ۱۶)

ناز و نعیم جهان بقایی ندارد و جهان محل گذر است پس اعتباری بر آن نیست
 می‌بیاور که ننازد به باغ گل جهان
 هر که غارت گری باد خزانی دانست
 (همان: ۵۴)

تخریب به دوستی و تحذیر از دشمنی: حافظ انسان را به دوستی ترغیب و از دشمنی بر حذر می‌دارد:

درخت دوستی نشان که کام دل به بار آرد
 نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد
 (همان: ۱۱۸)

عدم وابستگی و تعلق: حافظ همیشه در اشعار خود گوشزد می‌کند که باید سبکبار بود و از هر تعلق آزاد:

زیر بارند درختان که تعلق دارند
 ای خوشا که سرو که از بار غم آزاد آمد
 (همان: ۱۲۸)

انسان نباید هیچ گاه فریفته شود و فقط زیبایی‌ها را ببیند بلکه باید به خطرات راه نیز آگاه باشد

مبین به سبب زنخدان که چاه در راه است
 کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا؟
 (همان: ۹)

انسان نباید در هیچ حال امید خود را از دست دهد، زیرا زمانی می‌رسد که ناکامی

به کامیابی بدل می‌شود و شادی جای اندوه را می‌گیرد

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم مخور
(همان: ۲۵۵)

با تأمل در این ابیات، می‌توان دریافت که او حرکت روح از زیبایی طبیعی به سمت زیبایی اخلاقی است و این رمز موفقیت وی در توصیف طبیعت است. وی در بسیاری از ابیات که با استمداد از پدیده‌های طبیعی، به انتقال عقاید اخلاقی خویش مبادرت می‌ورزد و به این وسیله میزان تأثیر پذیری، آن را دو چندان می‌کند؛ زیرا او بر تن این اعتقادات جامه‌ای از پدیده‌های زیبای طبیعت پوشانده است و به همین دلیل است که مخاطب از گفته‌های تعلیمی او ملول و ناراحت نمی‌شود.

ذکر عوامل طبیعی برای بیان مسائل فلسفی و کلامی

«شعر و نثر ادبی آنگاه زیبا و درخشان است که بیان‌کننده اندیشه‌های عمیق و احساسات عالی بشری باشد و گرنه شعری که اندیشه‌ی ژرف و معنای عمیقی در بر نداشته باشد هرچند فصیح و بلیغ باشد و دارای تشبیهات و استعارات زیبا باشد ممکن است جز زیبایی ظاهری هیچ نداشته باشد». (فرشید ورد، ۱۳۷۷: ۱۱۲)

«حافظ حکیمی متفکر و فرزانه‌ای است اندیشمند و دارای اندیشه‌های عمیق فلسفی است و می‌توان گفت که شعر حافظ اوج اعتلای این اندیشه‌ها با بیان مخصوص خود او می‌باشد». (خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۱)

در حقیقت می‌توان گفت که لطف احساس در شاعر، این نیست که فقط در سطح اشیاء حرکت کند، بلکه آن است که در حقیقت و کنه آنها نفوذ بیاید. پس فکر دقیق و فیلسوفانه عبارت است از حرکت فکر در سطح اشیاء و درعین حال نفوذ در اعماق آنها و حافظ چنین شاعری است «اندیشه فلسفی حافظ، در شعر او و با زبان شاعرانه و بدون اصطلاحات فنی و فلسفی بیان شده است. حافظ نه فقط به مسایل ادبی، بلکه به مسایل ابدی نیز اعتنا دارد و همواره اندیشه‌کنان شعر می‌سراید و در حال سرودن ژرف می‌اندیشد. او فقط مضمون پرداز نیست بلکه معنا آفرین و معنا اندیش هم هست یعنی او به معنای عادی کلمه فلسفه نمی‌انگارد بلکه ژرف اندیش و راز بین است و باریک اندیشی و اصابت رای و اصالت فکر او از بسیاری از فیلسوفان حرفه‌ای فراتر است». (خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۱۳)

در حقیقت تمام جهان، کائنات، کهکشان دور و خاموش و تمام جهان طبیعت، بی شک برای تفکر و اندیشه بوده است اما برای بیان این مسایل فلسفی و کلامی حافظ از زبان طبیعت مدد می‌گیرد. «یعنی وی در قالب تصاویری که از عوامل مربوط به طبیعت می‌سازد مسایل فلسفی را بیان می‌کند. مثلاً در ابیات زیر حافظ، مسأله جبر را با استفاده از سوره (انعام/۲۵)^۱ به مدد عوامل طبیعی بسیار زیبا بیان می‌کند» (برهانی، ۱۳۶۷: ۱۱۰)

من اگر خارم اگر گل چمن ارایی هست که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم
(حافظ، ۱۳۷۷: ۳۷۷)

و هم در این باره گفته است:

گر باد فتنه هر دو جهان را به هم زند ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست
سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار در گردشند بر حسب اختیار دوست
(همان: ۶۶)

وی مطالبی درباره بی‌ثباتی دنیا را به وسیله ی عوامل طبیعت بسیار زیبا بیان می‌کند:

جهان چو خلد برین شد به دور سوسن و گل ولی چه سود که در وی نه ممکن است خلود
(همان: ۲۱۹)

و یا وقتی می‌خواهد بگوید، هیچ کس از کار جهان سر در نمی‌آورد و فلک و آسمان هر

چه می‌خواهد می‌کند می‌گوید:

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش؟ زین معمّا هیچ دانا در جهان آگاه نیست
(همان: ۷۷)

«جالب اینجاست که بیان مطالبی نظیر بی‌ثباتی دنیا و کوتاهی عمر و ... به وسیله عوامل طبیعی به حافظ اختصاص ندارد و به شکل دیگری در اشعار اغلب شاعران ایرانی آمده است ولی چنین به نظر می‌رسد که استعداد هنری و قدرت طبع حافظ آن را به شکل زیباتری در آورده است» (جلالی نائینی و نذیر احمد، ۱۳۷۰: ۵).

در حقیقت، طبیعت در شعر حافظ، فقط تصاویری جامد با موجوداتی محدود نیست بلکه روح تپنده ای است که از آن حکمت را الهام می‌گیرند و در صفای آن زیبایی و اسرار وجود را می‌بینند).

^۱ - تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُؤَلِّدُ مَنْ تَشَاءُ. ترجمه: هر کس را بخواهد عزت می‌بخشد و هر کس را بخواهد ذلیل می‌کند.

ذکر عوامل طبیعی برای بیان عواطف درونی و احساسات

از دیگر اهداف حافظ از به کار بردن عوامل طبیعی، بیان عواطف درونی و احساسات خویش است، به بیان دیگر، حافظ برای ابراز عواطف آتشین و احساسات شورانگیز خود، مواد خام را از جهان طبیعت گرفته و به مدد اعجاز تخیل، آن را به صورت نشانه‌های زمینی و آسمانی درآورده است. «در حقیقت حافظ کنایات و علامات غیر مأنوس اختراع نموده، بلکه در این مورد، مواد خام را از طبیعت و نقش بندیه‌های عالم ظاهر، کسب نموده است و به این وسیله علاماتی که در شعر به کار برده، مناسب احساسات و عواطف وی بوده است» (نیاز کرمانی، ۱۳۶۶: ۱۸۸).

او در اشعار خویش علاماتی مانند آتش، رنگ، نور، آب، ترکیبات بکر و اصیل و در عین حال کلمات دلاویزی به کار برده که تمام دیوانش را تبدیل به آلبومی زیبا، از زیبایی‌های طبیعت به نظر می‌رسد مانند تنور لاله، نور باده، مشعله ی صبح، آتش رخسار گل و ... عواطف لطیف و احساسات عالی وی به همراه زیبایی عالم صنع، حسن نقاشی حافظ را به حد اعجاب آوری برانگیخته و او را قادر کرده تا اندیشه‌های خویش را با عواطف درونی پیوند دهد تحت تأثیر همین خاصیت به هم آمیختگی اندیشه و عواطف، شعرهایش مانند پرده‌ی نقاشی جلوه کنند مانند:

به چمن خرام و بنگر بر تختِ گل که لاله به ندیم شاه ماند که به کف ایاغ دارد
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۱۷)
بنفشه طره مفتول خود گره می زد صبا حکایت تو در میان انداخت
(همان: ۲۳)

«حافظ با استفاده از این همه احساسات و عواطف شورانگیز، برخلاف شعرای سنتی ایران که از ستمکاری محبوبشان در روزگار هجر شکایت می‌کردند، محبوبش را سرو صنوبر خرام، شمشاد خانه پرور، تذرو خوش حرا، غزال رعنا، نوگل خندان و شاه شمشاد قدان خوانده است» (رستگار فسایی، ۱۳۵۰: ۳۴)

یارب این نوگل خندان که سپردی به منش می سپارم به تو از دست حسود چمنش
(همان: ۲۸)

بیان عوامل طبیعی برای ایجاد فضایی مناسب برای تصویر سازی و گردش اندیشه

گاهی اوقات، بیان شاعرانه، در پی ایجاد فضایی برای تصویر سازی و گردش اندیشه است

مثلاً در این بیت که خواجه می فرماید:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر بین
کاین اشارات ز جهان گذران ما را بس
(همان: ۲۶۷)

میان گذر عمر با گذر آب، مقایسه‌ای انجام شده است، اما یک سوی مقایسه که گذر آب باشد، به صراحت یاد نشده و پیدا کردن آن بر عهده خواننده واگذار شده است تا با قدری اندیشه و تأمل از لب جوی، گذر آب را که ملازم آن است به یاد بیاورد. سپس به شباهتی که بین آب و گذر عمر هست پی ببرد. در این فضا برای حرکت خواننده در حل مسأله به عمد خالی گذاشته شده تا اندیشه را به جنبش درآورد. و یا درباره ی بیت:

ای گل تو دوش داغ صبوحی کشیده ای
ما آن شقایقیم که با داغ زاده ایم
(همان: ۳۶۱)

«گفته شده که داغ صرف نظر از معنی اصلی خود که نوعی مبالغه با نشانه گذاشتن از راه سوزانده است مجازاً به معنی غم و حسرت نیز آمده است و ما آن شقایقیم که با داغ زنده‌ایم یعنی با حسرت و حرمان به جهان آمده ایم سپس داغ صبوحی را می‌توان محرومیت از باده صبحگاهی هم معنی کرد» (دستغیب، بی تا: ۵۹).

می‌توان گفت حافظ، علاوه بر بیان طبیعی هریک از عناصر طبیعت و اداره معانی موضوع له، دنیایی از تصاویر را در برابر خواننده می‌گشاید. یعنی اینکه حافظ، اغلب با زبان تصویر سخن می‌گوید. تصویر مجموعه صنایع بدیعی مانند استعاره، تشبیه، کنایه و مجاز است و باید گفت که این کار فقط به وسیله حافظ انجام نگرفته بلکه مولوی و خاقانی و سعدی، نیز قبل از او به این کار مبادرت ورزیده‌اند اما می‌توان گفت که تصویر سازی او بیشتر به مدد نیروی تخیل صورت گرفته است. تخیل همه‌ی اشیاء را در پیش او زنده و حساس جلوه می‌دهد. او چون نسیم کوی دلبر را می‌شناسد، دلش نیز روی او را طالب است ناچار خود را خاک راه او ساخته و به دست نسیم می‌سپارد تا مگر او را به کویبار برساند:

دل من در هوس روی تو ای مونس جان
خاک راهی است که در دست نسیم افتاده است
(همان: ۴۳)

ذکر عوامل طبیعی برای تطبیق معقول بر محسوس

«تطبیق معقول به وسیله‌ی تشبیه و تجسیم به محسوسات در همه‌ی علوم انسانی،

مخصوصاً در ادبیات، چه در قلمرو نثر و چه در قلمرو نظم، کاری متداول است و عده زیادی، علاقه شدیدی به نمودار ساختن حقایق معقول، در صور و اشکال و نمودهای محسوس دارند». (جعفری، ۱۳۶۹: ۴۱)

شاید بتوان گفت که بزرگترین کاری که شخصیت‌های ادبی تاریخ انجام داده‌اند همین تطبیق و قابل فهم ساختن حقایق معقول است و عده‌ای از پیشتازان قلمرو ادب در این راه موفق شده‌اند. یکی از پیشتازان، خواجه حافظ شیرازی است وی در بیتی چنین می‌گوید:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو
(حافظ، ۱۳۷۷: ۴۰۳)

حافظ در این بیت به وسیله‌ی عوامل طبیعت، یکی از عالی‌ترین تشبیهات معقول بر محسوس را آورده است و می‌گوید که عمر آدمی چون مزرعه‌ای است که اعمال وی در آن مانند بذرها در مزرعه کاشته می‌شود و سپس از گذشتن مدت لازم، محصول آن بذرها سر بر می‌آورد و درودگر زمان، داس به دست به سراغ آن می‌رود. سپس در اینجا اعمال و نتایج به یک منظره محسوس تشبیه شده است که در صفحه آسمان، با ماهی که مانند داس دیده می‌شود، قابل مشاهده است و گاه در این تطبیق معقول بر محسوس، شعر او را در هاله‌ای از ابهام و ابهام می‌پوشاند و برای فهم دقیق شعر، احتیاج به تأمل بیشتر است.

و یا مثلاً درباره این بیت که خواجه می‌فرماید:

مجوی عیش خوش از دور باژگون سپهر که صاف این سرخم جمله دردی آمیز است
(همان: ۴۷)

در خم‌های شراب، پس از مدتی که می‌گذشته، رسوبات یعنی دُرد در ته خم جمع شده و قسمت‌های بالای آن به تدریج صاف و بی دُرد می‌شده است. بنابراین حافظ با بهره‌گیری از این موضوع محسوس، سپهر یا آسمان را که قدما معتقد بودند دائم می‌چرخد و در امور روی زمین، تأثیر کَلّی دارد به چیزی مانند کرده است که سرش به جای صاف بودن آمیخته به درد است و این پیام معقول را می‌رساند که نباید سپهر را شادی آفرین تصور کرد و از او عیش و شادی خواست.

ذکر عوامل طبیعی برای ساختن جهان فرا حسی از امور محسوس

«در نظر بعضی از نقادان شعر امری معنوی و متافیزیکی است زیرا شعر، تنها محاکات و

تقلید طبیعت نیست چنانکه ارسطو گفته است بلکه برخاسته از جهانی است که در آن سوی طبیعت است اگرچه اسباب و ابزار آن از طبیعت گرفته شده است» (زریاب خوبی، ۱۳۶۷: ۲۴).

مثلاً در این بیت حافظ که می‌گوید:

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد / چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۶۵)

ارغوان و جام عقیقی و سمن و نرگس و شقایق همه امور مادی و محسوس هستند اما جهانی که حافظ از این امور محسوس ساخته است جهان فرا حسی و مابعدالطبیعی است. زیرا در اینجا گل ارغوان، جام عقیقی را به دست گل سمن می‌دهد و نرگس چشم دارد و چشمش ناظر و نگران شقایق است و چیزی در اصل طبیعت وجود ندارد. به عبارتی دیگر، خود این محسوسات وجود دارد اما ترکیبات آن، در عالم هستی وجود ندارد، بلکه حافظ با نیروی تخیل خود و با استفاده از عوامل طبیعی توانسته است از امور حسی، جهان فرا حسی بسازد.

نتیجه

حافظ از شاعرانی است که شعر او به نوعی با مظاهر طبیعی عجین شده است. در کلام حافظ تموج طبیعت بیکرانه است و خون سیال طبیعت در سخنش می‌جوشد. در غزلیات او، طبیعت با چنان مظاهر عظیم و گسترده‌ای جلوه می‌کند که از میان شاعران ایران، جز معدودی انگشت شمار، هرگز کسی با این وسعت چشم نگشوده و به زمین و آسمان ننگریسته و نواهای موجود در طبیعت را نشنیده است.

حافظ در آفریدن بیشترین تصاویر دیوان خود، از طبیعت مدد گرفته است و در این استفاده ی او از طبیعت برای تصویر سازی های زیبا چند نکته مهم جلوه گر است:
نکته ی اول: تنوع دید حافظ است که گاه از یک شیء چند تصویر گوناگون ارائه می‌دهد.
نکته ی دوم: تصویرهایی که حافظ از طبیعت ساخته در اشکال مختلف جلوه گر شده‌اند. یعنی گاه یک طرف تصویر و گاه دو طرف تصویر از طبیعت گرفته شده است.
و نکته ی سوم: مفهوم تصویر در این اشعار، علاوه بر معانی استعاری و تشبیهی کلمات، مجموعه یک شعر یا غزل را نیز در بر می‌گیرد و خود شعر نیز دارای تصاویری است که باید

بر حسب مفاهیم غزل استنباط شود.

حافظ از عوامل طبیعی برای بیان بسیاری از مسائل از جمله مسائل عرفانی، اخلاقی، تربیتی، مسائل اجتماعی عصر خویش، مسائل فلسفی، عواطف درونی و احساسات و تطبیق معقول بر محسوس و ساختن جهان فرا حسی از محسوس و نیز ایجاد فضایی مناسب برای تصویرسازی و گردش اندیشه استفاده می‌کند اما باید گفت که وی برای تبیین هر یک از این مسائل خود را مقید به استفاده از یک شیوه‌ی بیان و یا یک عنصر طبیعی نمی‌کند. به عبارت دیگر، حافظ بنابر ذوق خود، هر یک از مسائل فوق را گاهی در لباس تشبیه در قالب استعاره بیان می‌کند و از آنجا که به همه مظاهر طبیعت عشق می‌ورزد تقریباً از تمام عوامل طبیعی برای بیان بهتر مسائلی که در ذهن دارد، استفاده می‌کند.

منابع

- ۱- قرآن مجید
- ۲- ارسطو. [بی‌تا]. فن شعر، ترجمه ی عبدالحسین زرین کوب، تهران: امیر کبیر.
- ۳- برهانی، مهدی. (۱۳۶۹). *زین آتش نهفته*، تهران: پازنگ.
- ۴- پورنامداریان، تقی. (۱۳۶۴). *رمز و داستانهای رمزی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۵- ----- (۱۳۷۴). *سفر در مه*، تهران: زمستان.
- ۶- جعفری، محمد تقی. (۱۳۶۹). *زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام*، تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۷- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۶۱). *ذهن و زبان حافظ*، تهران: نشر نو.
- ۸- ----- (۱۳۶۸). *حافظ نامه*، بخش اول، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۶۹). *دیوان غزلیات مولانا خواجه شمس‌الدین محمد حافظ*، بی‌جا، کتابفروشی صفی‌علیشاه.
- ۱۰- دستغیب، عبدالعلی. [بی‌تا]. *حافظ شناخت*، ج ۱: بی‌جا.
- ۱۱- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۵۰). *کنگره جهانی سعدی و حافظ*، شیراز: صنوبر.
- ۱۲- ----- (۱۳۷۳). *انواع شعر فارسی*، نوید.
- ۱۳- زریاب خوبی، عباس. (۱۳۶۷). *آئینه جام*، تهران: علمی.
- ۱۴- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۳). *نه شرقی نه غربی، اسلامی*، تهران: سپهر.

- ۱۵- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۳). *صور خیال در شعر فارسی*، آگاه.
- ۱۶- فاطمی، حسین. (۱۳۶۴). *تصویرگری در غزلیات شمس*، تهران: امیر کبیر.
- ۱۷- فرشید ورد، خسرو. (۱۳۵۷). *در گلستان خیال حافظ*، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- ۱۸- گی آرتور. (۱۳۶۹). *مقدمه ای بر دیوان حافظ*، ترجمه حسین فروتن، تهران: عطایی.
- ۱۹- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۵۷). *در کوی دوست*، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۲۰- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۱). *عرفان حافظ*، تهران: صدرا.
- ۲۱- نائینی، جلال و نذیر احمد. (۱۳۷۰). *دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی*، تهران: سپهر.
- ۲۲- نیاز کرمانی، محمد صادق. (۱۳۶۶). *حافظ چه می گوید؟*، ج ۱۳، بی جا، پازنگ.
- ۲۳- وزیری، علینقی. (۱۳۶۳). *زیبا شناسی در هنر و طبیعت*، تهران: هیرمند.